



نگاهی به فیلمنامه امشب شب مهتابه

پیوند از دست رفته

زهت بادی



کس ها : محمد فروقانی

فیلمنامه امشب شب مهتابه دارای دو عنصر کارآمد برای نمایش و بازتاب درون شخصیت است؛ بیماری و دوربین! که اگر پیوند میان این دو عنصر به درستی شکل می‌گرفت، فیلم می‌توانست به یکی از بهترین نمونه‌ها در زمینه رابطه پیچیده و دوگانه میان عشق و نفرت، مرگ و زندگی و پدر و پسر تبدیل شود. در حالی که اکنون این پیوند، گسسته و ناقص به نظر می‌رسد.

ما می‌دانیم که مخاطب واقعی قهرمان، دوربین نیست، بلکه کودکی است که هنوز به دنیا نیامده و قهرمان تلاش می‌کند تا به واسطه دوربین در آینده فرزندش سهیم و شریک شود. بنابراین دوربین باید به یک شخصیت فعال و پویا تبدیل می‌شد که می‌توانست به خلوت قهرمان سرک بکشد، گذشته را پیش روی او زنده کند و پرسوناژ را وا دارد تا خصوصی‌ترین خاطرات و افکاری را که ما با هیچ کس در میان نمی‌گذاریم، با آن مطرح کند. یعنی ما باید شاهد نوعی رابطه غیر متعارف میان فرد و دوربین باشیم و دوربین از چیزی در حد ابزاری برای ضبط وقایع فراتر رود و در محدوده گسترده‌تری از کارکرد رایج و معمولی‌اش قابلیت بیابد و بتواند با روندی کنش‌مند روی احساسات و رفتارهای قهرمان تأثیر متقابل بگذارد و او را به واکنش وادارد. در واقع شخصیت باید با دوربین نه به مثابه یک وسیله فنی بلکه به عنوان فرزندش که صاحب فکر و احساس است، برخورد کند و طوری در مقابل دوربین وانمود کند که گویی کودکش را می‌بیند و حضورش را حس می‌کند.

در چنین صورتی دوربین می‌توانست به عنوان مرز جداکننده‌ای میان درون و بیرون قهرمان عمل کند، یعنی قهرمان جلوی دیگران همان رفتار پر از کینه و لجبازی و غرور را داشته باشد، اما وقتی جلوی دوربین خود قرار می‌گیرد، آدم دیگری شود و تازه آن تحقیرها، تنهایی‌ها و کابوس‌های گذشته بیرون بریزد. او باید جلوی دوربین که آن را محرم‌ترین خود می‌داند، تمام ترس‌های فرو خورده، رویاهای سرکوب شده و احساسات لب پریده خود را عیان کند. ترس از مرگ و فراموش شدن، حسرت ندیدن فرزندى که در راه است، رویای رسیدن به جاودانگی هنری، احساس دور افتادگی از زادگاه و خانواده‌ای که می‌توانست آنها را دوست داشته باشد اما ندارد و هر احساس گنگ و مبهم دیگر که حالا با رسیدن ناگهانی مرگ به سراغش آمده است.

اما فیلمنامه از تمهید دوربین به اندازه کافی بهره نمی‌برد و همین بی‌توجهی به عنصری که

می‌توانست به خلق شخصیتی چندلایه و پیچیده کمک کند، ما را از مواجهه با یک داستان متفاوت محروم می‌کند. در حالی که صحنه انتهایی فیلم که ایده بسیار خوب و تأثیرگذاری را به نمایش می‌گذارد، مدیون توجه نویسنده به رابطه شاعرانه‌ای است که میان قهرمان و دوربین برقرار می‌کند؛ آنجا که زن، کودکش را به تصویر ضبط شده قهرمان نزدیک می‌کند و پدر صورت کودک را می‌بوسد.

نویسنده می‌توانست علاوه بر دوربین با استفاده از بیماری قهرمان که ظاهراً یک تمهید ساده و تکراری به نظر می‌رسد، تک افتادگی قهرمان از گذشته تا کنون و جهان درون و پیرامونش را نشان دهد. از اولین عشق به دخترک بهودی و موسیقی و تجربه‌های معصوم نوجوانی تا دوری و نفرت از پدر و طغیان علیه او که در آخر به آشتی می‌انجامد و بخشایش پارادوکسیکالی که قادر بود بر عمق لایه‌های داستانی بیفزاید و اکنون از دست رفته است و همان چند لحظه کوتاه که در فیلم وجود دارد نشان می‌دهد که طرح داستانی چه قابلیت خوبی برای بسط و گسترش داشته است. به یاد بیاورید صحنه‌ای را که بیماری قهرمان شدت می‌گیرد و او از پا می‌افتد و همسرش که برای کمک به او آمده است، برای لحظاتی دچار احساس درد می‌شود و قهرمان آن جملات تأثیرگذار را درباره روند معکوس عمر خود و کودکش بیان می‌کند و به آن حسرت دلخراش که هرگز نمی‌تواند فرزندش را ببیند، دامن می‌زند و یا آن صحنه محشر مرگ قهرمان که در میان ملحفه‌های تخت همچون جنینی در خود مچاله شده است و به تولد کودکش پیوند می‌خورد.

شاید اگر نویسنده تا این حد در اندیشه بیان تقابل نسل‌ها و آشتی آنها نبود و تمرکز خود را بر پرداختن به روابط انسانی و لایه‌های پنهان زندگی می‌گذاشت، ما در فیلم با صحنه‌های بکر و تازه‌تر بیشتری روبرو می‌شدیم. اگر فیلم **دور از او** ساخته سارا پولی را دیده باشید، تازه در می‌یابید که فیلمنامه **امشب شب مهتابه** چه ایده خوبی داشته که به آن پرداخت نشده است. چقدر خوب می‌شد اگر می‌توانستیم آن فروپاشی احساسی شوهر پس از بیماری زنش در فیلم **دور از او** را در روابط ایرانی شخصیت‌های این فیلم نیز ببینیم. واقعاً چه چیزی هولناک‌تر از این است که آرام آرام کسی را که دوست داری، از دست بدهی!

چه می‌شد اگر بعد از آن همه گریز و بی‌زاری قهرمان از رویارویی با گذشته‌اش و به جای آن روابط معمولی خانوادگی یک خلوت مردانه میان او و پدرش می‌دیدیم که هر دو می‌خواهند برای از سر گذراندن تجربه تکان‌دهنده مرگ، به هم کمک کنند و یادمان می‌آید همان آدم‌هایی که در برابر ما این قدر خشن رفتار کردند، می‌توانند چقدر شکننده و آسیب‌پذیر باشند و آن گاه می‌دیدیم که چطور حس بخشیدن دیگران که نوعی شفاف‌سازی درونی به حساب می‌آید، ناگهانی سر می‌زند و حالمان را خوب می‌کند.

افسوس که نویسنده نتوانسته است آن لحظه‌های ناگهانی فرارسیدن آندوه در هجوم شادی‌ها را برایمان بازسازی کند و سر رسیدن بی‌موقع مرگ در اوج زندگی را تداعی کند.